



فهرست:

۲.....	تکسب میته
۲.....	نقل مرحوم نجاشی در مورد نوفلی
۴.....	پاسخ روایات مانعه
۴.....	طایفه دوم: روایات مجوزه
۴.....	روایت اول
۴.....	بحث سندی
۵.....	بحث دلالی
۵.....	اشکالات بحث دلالی
۵.....	اشکال اول
۶.....	اشکال دوم
۶.....	پاسخ شبهه دوم
۷.....	نظر استاد
۷.....	روایت دوم
۸.....	بحث سندی
۸.....	احتمالات در روایت
۸.....	احتمال اول
۸.....	احتمال دوم
۸.....	احتمال سوم
۹.....	بحث دلالی
۹.....	جمع بندی مطالب

بسم الله الرحمن الرحيم

تکسب میتة

بیان شد که علاوه بر آن قاعده و عمومات به روایاتی استدلال شده بود و ضمن اینکه تکسب به میتة جایز نیست، آن روایت اولی که دیروز گفته شد، روایت نوفلی عن السکونی بود که گفتیم این سند در روایات زیادی تکرار شده و حسین بن یزید و نوفلی توثیق خاصی ندارد و توثیق ایشان یا باید از طریق رجال کامل الزیارات، یا از طریق رجال علی بن ابراهیم قمی باشد و یا از جهت آن قاعده‌ای که مرحوم آقای تبریزی بر آن تأکید داشتند و لذا ایشان در مورد روایات نوفلی عن السکونی تعبیر به معتبر می‌کنند و ما گفتیم آن قاعده با یک مقدار سخت‌گیری قابل قبول است، منتهی ما می‌گفتیم که مشروط به این است که نکته‌ای و شائبه‌ای درباره شخص مشهور وجود نداشته باشد، در مورد حسین بن یزید چنین شائبه‌ای وجود دارد، ببینیم چه قدر می‌شود به این شائبه توجه داشت.

نقل مرحوم نجاشی در مورد نوفلی

قال نجاشی عن حسین بن یزید عن محمد بن عبدالملک نوفلی نوفل جایی در کوفه و این‌ها باید باشد. مولاه کوفی ابی عبدالله کان شاعرا ادیباً و سکن الری و مات بها. این ابتدای کلام مرحوم است که در اینجا اشاره به این کرده که در ری بوده و همان جا هم از دنیا رفته و از مهاجرین هم بوده، مهاجرت‌ها هم که آن وقت به سمت ری و قم و این‌ها می‌شد، در قرن سه و چهار این مهاجرت‌ها گاهی به خاطر شرایط تقیه و مشکلاتی بود و گاهی هم به دلیل این بوده که در قرن چهار ری و قم حوزه علمیه مهمی بوده و افراد مهاجرت می‌کردند و احتمالاً حسین بن یزید نوفلی بیشتر از باب حضور در حوزه ری بود که آنجا آمده و همان جا هم فوت کرده است. بعد می‌گوید و قال قوم من القمیین إنه غلی فی آخر عمره. می‌گوید عده‌ای از قمی‌ها گفتند که او در آخر عمرش غلو کرده و الله اعلم. خود مرحوم نجاشی می‌فرماید که قال قوم من القمیین إنه غلی فی آخر عمره و الله اعلم؛ و ما روینا إنه رواية تدل علی هذا. خدا آگاه‌تر است و ما از او روایتی که دلیل امری بر غلو بکند ندیدیم. داستان غلوی که در قم بر آن تأکید می‌شد در دوره‌های متأخر مورد بحث قرار گرفته و در یک مقطعی اشعری‌ها و این‌ها که بعدها کرسی‌های حدیثی و این‌ها دستشان بود، این‌ها در بحث غلو مقداری افراط کردند و دامنه علوم را توسعه دادند. بحث غلو موضوعی است که خیلی تغییر و تحول شده، بعضی از چیزهایی که مثلاً شاید از مرحوم صدوق و دیگران غلو می‌دانستند ما الان غلو نمی‌دانیم و شئون امامت می‌دانیم و در یک مقطعی در قم دامنه غلو را خیلی توسعه دادند، هرکسی که مقداری به ائمه اعتقادات بالایی داشت این‌ها را متهم به

غلو می کردند. الان هم کلام مرحوم نجاشی هم به نحوی گویای همین قصه است یعنی می فرماید که و قال قوم من القمیین إنه غلی فی آخر عمره والله اعلم. ولی ما روینا روایتی از او که دلالت بر این بکند. اظهار بی اطلاعی می کند و بی اطلاعی متمایل به نفی که می گوید روایتی از ایشان برای ما نقل نشده که دال بر غلو باشد و خدا آگاه تر است و نفی جازم نیست. نفی جازم این است که این طور گفته شده، ولی درست نیست این تمایل به نفی را از خودش نشان می دهد، بدون اینکه در عین حال نفی بکند. تنها چیزی که در مورد ایشان هست این است؛ اما مرحوم شیخ در رجالشان فقط دارند که حسین بن یزید له کتاب اخبرنا به فلان سند خودش را در مورد کتاب نقل می کند و هیچ چیزی هم متعرض آن نمی شود.

بنابراین ممکن است با توجه به سخنی که مرحوم نجاشی درباره حسین بن یزید نوفلی دارند کسی در آن کبرای قاعده اگر تشکیک نکند، در صغرای قاعده تشکیک کند، چون ما می گفتیم در جایی می شود از عدم قبح در مشاهیر وثوق و عدم قبح را کشف کرد و کاشف از وثوق قرار داد، سه چهار شرط داشت، یکی این بود که شائبه ای و نکته ای درباره قبح او وارد نشده باشد و ممکن است بگوییم این شرط در نوفلی تمام نیست، برای اینکه نجاشی در باب نوفلی گفته که قال قوم من القمیین إنه غلی فی آخر عمره. خود ایشان هم جازم نهی نکرده، تمایل به نفی ای نشان داده است ولی بالاخره حرف و حدیثی در مورد نوفلی مطرح بوده، توثیقی هم آن طرفش نیست، اگر توثیق کرده بود می گفتیم غلوش ... نیست. به هر حال این کلام نشان دهنده این است که شائبه ای در مورد نوفلی وجود دارد و علی رغم اینکه این شائبه از دو جهت قابل پاسخ است، یکی اینکه اصل اتهام غلو بخصوص از قمیین در آن زمان خیلی امر قابل استنادی نیست، برای اینکه اگر کسی ادعای علم غیر مطلق در مورد امام می کرد، می گفتند این در حد پیامبر ممکن است بگویند که غلو است، در حالی که ما این را غلو نمی دانیم. علاوه بر اینکه این اتهام هم می گوید قال قوم من القمیین سند ندارد و سوم اینکه خود نجاشی هم به نحوی تمایل به نفی دارد، گر چه نفی نکرده، ولی تمایل به نفی دارد می گوید از ایشان برای ما روایتی نقل نشده که حاکی این باشد و خدا آگاه تر است. البته این نفی جازم نیست، ولی یک نوع تمایل به نفی در این هست، گر چه می شود به کلام مرحوم نجاشی جواب داد و بگوییم نمی شود از این چیزی استفاده کرد و این ها مشکلی در نوفلی ایجاد نمی کند. ولی در هر حال ما می گفتیم آن قاعده استناد به مشهور و آن قاعده ای که مرحوم آقای تبریزی می فرمودند که از طریق عدم قبح مدح را می خواستیم کشف بکنیم، یک شرطش این بود که شائبه ای در مورد او وجود نداشته باشد و حرف و حدیثی در مورد نقل نشده باشد و اینجا می بینیم که شائبه ای وجود دارد، علی رغم اینکه می شود این را به نحوی جواب داد.

پاسخ روایات مانعه

این روایات مانعه پاسخ داده شده که در مقابلش معارض وجود دارد، روایاتی هم به عنوان معارض در مقابل این روایات مانعه وجود دارد که نمی‌شود به سادگی به این روایات تمسک کرد.

طایفه دوم: روایات مجوزه

روایت اول

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ أَبِي مَخْلَدٍ السَّرَّاجِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مُعْتَبٌ - فَقَالَ بِالْبَابِ رَجُلَانِ فَقَالَ أَدْخِلُهُمَا فَدَخَلَا. مَخْلَدٌ مِي گويد من خدمت حضرت بودم که معتب وارد شد، معتب خادم حضرت بودند و گفت که سه نفر کار دارند حضرت فرمود وارد بشوند فَقَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي رَجُلٌ سَرَّاجٌ أَيْبِعُ جُلُودَ النَّمْرِ فَقَالَ مَدْبُوعَةٌ هِيَ قَالَ نَعَمْ قَالَ «لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ»^۱. مِي گويد من جلد و پوست نمر را می‌فروشم کارم این است، حضرت می‌فرماید: این پوست‌ها دباغی شده است؟ او می‌گوید بله حضرت می‌فرماید: بنابراین اشکالی ندارد که حضرت می‌فرماید ببيع جلود اشکالی ندارد.

به این روایت استدلال شده برای جواز تکسب به میتة، دو بحث دارد یکی بحث سندی و یکی بحث دلالتی است.

بحث سندی

از نظر سند در اینجا سند شیخ و علی بن اسباط ظاهراً درست باشد، حتی اگر آن هم درست نباشد، اینجا مرحوم کلینی سندی دارد که تا اینجا ظاهراً مشکلی ندارد. در این سند ابی مخلد سراج توثیق خاصی ندارد، مگر اینکه کسی به جای صفوان و ابن ابی عمیر و این‌ها بپذیرد، اگر آن را بپذیریم این روایت معتبر می‌شود، برای اینکه ابی مخلد سراج هم صفوان از او حدیث نقل کرده، هم ابن ابی عمیر حدیث نقل کرده است و اگر روایت صفوان و ابن ابی عمیر و بزنی را از شخصی موجب توثیق بدانیم و شهادت بر توثیق بدانیم، آن وقت این شخص اعتبار پیدا می‌کند و روایت معتبر می‌شود. کما اینکه ما هم سابق این معنا را قبول کردیم، گفتیم مرسلات این‌ها معتبر نیست، ولی تقلشان از شخصی به طور مستقیم این نوعی شهادت به وثوق آن شخص است؛ بنابراین سند بعید نیست که درست باشد. یک سند دیگری هم دارد از

^۱ - وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۱۷۲.

مرحوم کلینی که این در تهذیب است در کافی هم آمده. سند مرحوم کلینی این است که و رواه کلینی عن بعض اصحابنا و در بعضی از نسخ هم دارد عن عدة من اصحابنا عن علی بن اسباط عن ابی مخلد سراج آن سند هم جای ابهامش بعد اصحابنا است عدة من اصحابنا مرحوم کلینی همه می گویند مورد قبول است و خود ایشان هم در جایی اشاره ای کرده که عدة که می گوئیم این ها هستند و بینشان آدم های کاملاً معتبری وجود دارد. اینجا در یک نسخه دارد عدة من اصحابنا که اگر آن باشد قطعاً سند درست است، ولی در نسخه ای دارد که عن بعض اصحابنا بعض اصحابنا مرحوم کلینی به آن محکمی و وثوق عدة من اصحابنا نیست، چون نسخه بدل است از این جهت یک ابهامی در سند این روایت طبق آنچه در کافی آمده وجود دارد، اما سند دیگرش ظاهراً قابل تصحیح است و در هر حال ابی مخلد سراج از باب اینکه از رجال صفوان و ابن ابی عمیر است قابل توثیق است.

بحث دلالتی

اشکالات بحث دلالتی

اشکال اول

این است که وقتی سؤال می کند که من جلود نمر را می فروشم، حضرت سؤال می کند که مدبوغة می گوید بله و حضرت می فرماید لا بأس. دباغی شده؟ می گوید بله و حضرت می فرماید: پس اشکالی ندارد. روایت در واقع لیس به بعض، نفی اشکال از پوست دباغی شده است. دباغی در فقه شیعه هیچ ثمره ای ندارد، در فقه خاصه قطعی است، در فقه عامه میتة با دباغی تذکیه می شود و در فقه عام جلود میتة با دباغی طهارت پیدا می کند. این فتوی مطلقاً در میان فقهای شیعه نیست و مردود است. آن وقت تأکید می کند که حضرت اینجا دارد که مدبوغة می گوید نعم بعد حضرت فرمود: لیس به بأس این ممکن است نشانه ای از تقیه در این روایت باشد. این دو نفری که در زدند و وارد شدند و این سؤال را کردند احتمال دارد که حضرت در مقام تقیه چنین چیزی را فرمودند. این یک شبهه در روایت است که پرسید که آیا این دباغی شده یا نه و او بعد از اینکه می گوید بله می گوید پاک است. این نشان دهنده این است که حضرت به نحوی در مقام تقیه بود که این طور می فرمایند. ممکن است بگوئیم اینجا شبهه تقیه وجود دارد، ولی جوابش این است که تقیه اینجا در واقع چون اتفاق قول آن ها بر اشکال تکسب بوده عامه و روایاتشان همه بر اشکال در تکسب به میتة است، اینجا تقیه هم باشد به نفع ما است، یعنی در واقع امام می خواهد بفرماید که اشکالی ندارد، ولی نمی تواند در همه اش بگوید اشکالی ندارد، می خواست بگوید اگر دباغی شده اشکالی ندارد، در واقع اگر تقیه هم باشد معلوم می شود که نظر

امام بر جواز بوده، منتهی برای اینکه این جواز توجیهی به مبانی خودشان داشته باشد می‌گوید اگر دباغی شده اشکالی ندارد. در واقع نظر امام نظر جوازی بود. برای خرید و فروش چون می‌خواستند بگویند جایز است، نظر امام این بود که این بیع مانعی ندارد منتهی چون دیدند که آن‌ها قائل به این هستند که اشکال دارد، برای اینکه رفع اشکال بکنند، حضرت فرمود: اگر دباغی شده اشکال ندارد؛ یعنی نظر عامه هم چون دباغی شده پاک است و پاک که بشود مشمول حرمت تکسب و امثال این‌ها نیست.

اشکال دوم

این است که در هر حال این جوازی که در روایت آمده، روی این موضوع آمده، می‌گوییم تقیه‌اش هم مانعی نیست، تقیه هم که فرض بگیریم نباشد، جواز آمده روی پوست دباغی شده، ما دلیلی نداریم مطلق پوست ولو میتة باشد تکسب به آن جایز است، این از این بیرون نمی‌آید، برای اینکه آخرش این است که موضوع حکم جلود مدبوغه می‌شود، تکسب به جلود مدبوغه جایز نیست. چطور ما می‌توانیم قاعده کلی بگوییم که مطلق پوست مانعی ندارد از این جهت است که ولو آن شبهه را به آن شکل جواب بدهیم به نظر می‌آید تعمیم این میتة به بأس و مطلق جلود دلیلی ندارد، آخرش شاید تقیه باشد یا نباشد، از این یک قاعده کلی بیرون نمی‌آید که تکسب به مطلق جلود میتة اشکال دارد، مگر اینکه بگوییم این روایت می‌گوید جلود مدبوغه مانعی ندارد و با الغاء خصوصیت غیر از آن هم بگوییم مانعی ندارد.

پاسخ شبهه دوم

این را هم ممکن است این‌طور جواب بدهیم بگوییم آن روایت می‌گوید تکسب به جلود مدبوغه مانعی ندارد و مدبوغ و غیر مدبوغ هیچ خصوصیتی از نظر فقه ما ندارد و القاء خصوصیت می‌شود.

این دو اشکال را می‌شود این‌طور جواب داد منتهی علی‌رغم همه این‌ها به هر حال شبهه تقیه طوری است که به بیان دیگری می‌شود تقریر کرد که نمی‌شود خیلی به این روایت استشهاد کرد. تقیه در حقیقت ممکن است کسی این‌طور تقیه را تقریر بکند که این‌ها که آمدند سؤال کردند که ما جلود را می‌فروشیم فرض می‌گیریم که خود این‌ها یا در شرایطی که کسی دیگر مثلاً یک سنی بود که معتقد بود که تکسب به اعیان نجسه و از جمله میتة جایز نیست و معتقد بودند که تکسب به جلود حیوانات و جلود میتة با دباغی پاک می‌شود و چون پاک می‌شود بیع اشکال ندارد یعنی جواز بیعشان به خاطر این بود که معتقد بودند که با دباغی پاک می‌شود امام می‌خواهد با آن‌ها همراهی بکند می‌فرماید چون پاک است مانعی ندارد؛ یعنی در واقع مقام تقیه امام از این بعد است که می‌خواهد اظهار همراهی با آن‌ها بکند که با دباغی

نظر استاد

روایت دوم

۲ - همان.

را به عنوان مذکی نفروش مگر اینکه بگویی «إِلَّا أَنْ تَقُولَ قَدْ قِيلَ لِي إِنَّهَا ذَكِيَّةٌ»^۲. مگر اینکه موقع فروش بگویی که من این را خریده‌ام آن شخص هم به من گفته که این مذکی است.

بحث سندی

این روایت از نظر سند خیلی معتبر است و از سندهای اعلائی است که حسین بن سعید صفوان عبدالرحمن بن حجاج که همه ثقه هستند.

احتمالات در روایت

احتمال اول

این است که مقصود از فراء فرائی باشد که در سوق مسلمین خرید و فروش شده است. آن وقت ما باید بگویید لا تبع و این‌ها همه کراحت است، چون سوق مسلمین اماره تذکیه است و دلالتی بر بحث ما نخواهد داشت.

احتمال دوم

این است که در سوق مسلمین نبوده یا در جایی بوده که سوقی است که اماریتش تام نیست. چنین سؤال می‌کند و معامله هم با شرط می‌خواست انجام بشود و امام می‌فرماید که با شرط اگر انجام می‌گیرد باید اعلام بکنی که این مذکی نیست.

احتمال سوم

این است که سوق نیست و بحث شرط هم نیست چیزی از فرانسه آمده و می‌داند و می‌خواهد بفروشد و کسی هم به من داده که نگفته مذکی نیست، یا گفته ولی مورد وثوق نیست چه کار کنم؟ حضرت می‌فرماید: اگر اعلام کنی مانعی ندارد. اعلام نکنی مانع دارد.

احتمال دوم و سوم اگر باشد آن وقت دلالتش فی الجمله تام است بر اینکه میتة را می‌شود فروخت. منتهی چطور می‌شود فروخت، احتمال سوم با فرض اعلام است، اگر اعلام کنی می‌توانی بفروشی.

۲ - همان.

بحث دلالی

از نظر دلالی استدلالی که به آن شده این است که می‌شود فروخت آن چیزی را که خریده و مورد وثوقش نیست، یعنی از کسی خریده که وثوقی به او نداده که این مذکی است و خبر او هم که این مذکی است خبر ثقه‌ای نبوده که لعلی لا اثق به. من اعتمادی به آن ندارم این برای من خبر ثقه نیست و احتمال اینکه میته باشد وجود دارد می‌توانم بفروشم؟ حضرت می‌فرماید: که می‌توانی بفروشی منتهی باید بگویی مذکی است. این روایت دلالت می‌کند که بیع میته با بیان اینکه ممکن است میته باشد و من نمی‌دانم چیست جایز است، با بیان اینکه شاید مذکی باشد من قطعی نمی‌دانم جایز است. البته این دلالت نمی‌کند که این مطلقاً به هر شکلی جایز است، دلالت می‌کند که بیع میته با بیان اینکه شاید میته باشد و من نمی‌دانم وضعیت چطور است یا می‌دانم که میته است مانعی ندارد، ولی بیع میته با اعلام میته بودن دلیل است یا اعلام عدم اعتماد به مذکی بودن. این روایت دلالت بر جواز می‌کند، منتهی جواز مشروط و جواز با اعلام به اینکه میته است و نمی‌دانم مذکی است یا نیست تا طرف در مشکل نیفتد.

اشکالی که در این وارد شده این است که حکم الزامی در این روایت نیست، بیشتر یک حکم احتیاطی را می‌گوید، احتیاط مستحب نه احتیاط واجب؛ و علت نفی این روایت احتیاط است. فرض این است که این پوستینی که خریده شده در سوق مسلمین بوده و عبدالرحمن بن حجاج که سؤال می‌کند و امام جواب می‌دهد این خرید و فروشی بوده که در مدینه بوده و همان محیط‌های اسلامی بوده و پوستینی که در آن محیط‌ها خرید و فروش می‌شد پوستینی بوده که در سوق مسلمین باشد و سوق هم از امارات تذکیه است، اینکه از امام سؤال می‌کند که من پوستینی خریدم و از کسی که وثوق به او ندارم می‌توانم بفروشم یا نمی‌توانم بفروشم. جواب این است که می‌توانی بفروشی چون از سوق مسلمین است و وقتی که سوق مسلمین باشد اینکه بگوید و قید بکند، این یک احتیاطی است که امام به او یاد می‌دهد. این یک جوابی که ممکن است به این استدلال داده بشود که این جواب اگر ما گیر بکنیم باید این حرف را بزنیم و الاً خلاف قاعده و ضابطه و اصل اولی است. ظاهرش این است که امام می‌فرماید که نفروش و نهی است و نهی هم نهی الزامی و تحریمی است، نه اینکه نهی کراهی باشد و ترجیحی باشد که بهتر است این‌طور باشد و آن‌طور نباشد.

جمع‌بندی مطالب

یک احتمال سوق مسلمین بود و این لا تبع‌ها در واقع احتیاط است. احتمال دوم این است که اینجا سوق مسلمین نیست و شرط در معامله بوده. احتمال سوم هم این است که اینجا سوق مسلمین نیست و شرط هم نیست. فرائی... آمده

که اماره سوق در آن تام نبوده به هر دلیلی یا ظن به خلافتش باشد یا می دانست این از جایی آمده که غیر اسلامی بوده و می گوید من این را چطور بفروشم؟ حضرت می فرماید: با قید مذکی بودن و اعلام تذکیر مانعی ندارد.